

## دو بادداشت

علی اکبر جعفری

### معنی اوستا

واژه‌ی «اوستا» در ناشته‌های اوستایی نیامده و باید گفت این «اوستا شده» یا شکل پازندی اوستاک یا اپستاک ( Avastâk, Apistâk, Avistâk ) پهلوی است . معنی این واژه را ناشته‌های پهلوی نداده‌اند و شاید هیچ نیازی به آن نداشته اند زیرا معنی آن برای آنان روشن بود . این واژه گاهی تنها و گاهی با واژه‌ی «زند» آمده است و «زند اوستا» برای ناشته‌های کیشی زرتشتیان بکار رفته است .

زند که به اوستا آزئینتی (Azainti) است به معنی گزارش و تفسیر می‌باشد . با آنهمه که گزارشها و تفسیرها به زبان‌های اوستا ، پهلوی ، پازند و پارسی داریم زند بیشتر به گزارش به زبان پهلوی گویند و برای همین نام زبان پهلوی زند نیز هست . یک گزارش اندر گزارش یا تفسیر تفسیرهم داریم که آنرا «پازند» می‌نامیم و این رابه زبانی نیز گویند که همان پهلوی باشد ولی سره و از هزو ارش پاک و به دین دبیره نوشته شده .

واژه‌ی «اوستا» را برخی اپستا (upastâ) پارسی باستان که معنی آن کمک و پشتیبانی است پنداشته اند ولی چنان پیدا است که این را برای آن گفته‌اند که نشان دهنده خمامنشیان زرتشتی و اوستا خوان بودند. برخی آن را از ریشه واژه‌ی اپستا (upasthâ) سانسکریت‌می‌انگارند زیرا یکی از معنی‌های این «برای نماز گزاری در پیشگاه خداوندی ایستادن» است. معنی اصلی این واژه «در بر ایستادن» است و معنی‌های دیگر شده‌های اصطلاحی است. همین واژه‌ی (upastha) به صورت اسم مذکور معنی‌های اصطلاحی شگفتی به خود گرفته است که برخی از آنها «پناهگاه، آغوش، سرین، کپل، نشین، آلت تناسل» می‌باشند که از هیچ کدام بُوی نیایش و ستایش نمی‌آید.

اما بیشتر دانشمندان «اوستا» را از ریشه واژه‌ی ود (vid) یا «دانستن» می‌دانند و می‌گویند همانگونه که نام نیشته‌های گرامی هندوان وید (Veda) یا «دانش» است این نام را هم باید «آن چیزی که دانسته شده» ترجمه کرد و معنی آن را همان «دانش» گرفت.

ولی همین دانشمندان از نیخت به این نکته پی برده اند که با شکل فعلی «ا» در واژه‌ی اوستا معنی نفی را دارد و بجای «دانسته» معنی آن «نادانسته» می‌گردد و آن را از ود (vid) با پیشوند آ (â) برآورد (۱) و شکل اصلی آن را آوستا (âvistâ) انگاشت، و این نکته‌ای است که شادروان پرسفسور میلز (Prof. Lawrence Mills) پنجاه و اندی سال پیش نشان داده است. (۲) پس اگر آوستا را «دانش» یا «آگاهی» ترجمه کنیم چاره‌ای جز این نیست که شکل آوستا را بر گزینیم و روا سازیم و این کاری است که برخی از دوستان از یک

(۱) آود (âvid) به سانسکریت به شکل فعل لازم «نیک دریافت و درست فهمیدن» است و به شکل متعددی «فرا گرفتن، فرا خواندن، آگاه ساختن، پیشکش کردن»

(2) An Exposition Of The Lore Of The Avesta, Bombay, 1916

یا دو سال پیش می کنند گو که این نکته را در نیافته اند که (i) کوتاه دین دیره «زیر» یا کسره پارسی است و «آوستا» نوشتن نادرست است . همچنان با کوتاه دین دیره «پیش» یا ضمه الفبای پارسی است .

ولی اگر امروز که دیگر سدها گذشته که در پارسی «ا» نفی وجود و مفهومی ندارد برای بیشتر مردم باسواند، تا چه رسد به بیسوادان ، مرداد و امرداد و افسانه و فسانه و فریدون و افریدون و مانند آنها یکی است و اگر کسی پرسد که این برای چه باشد ، بسیاری بیدرنگ پاسخ دهنده که کوتاه شده و یا بلند شده بهمان واژه است تا با وزن شعر جور آید ، چنین لغزشی رخدده و آوستا را اوستا گویند ، جای هیچگونه شلگفت نخواهد بود . اما بسی دور می نماید که چنین کاری در زهانی که این «ا» نفی بس هم بوده سر زند و آنهم بدست پیشوایان مذهبی سخت گیر و متعصب .

پس چرا خود را در پیچ و خم انگار و پندار گم کنیم تا برای این واژه معنی راستی را پیدا کنیم و نگوییم که «اوستا» یعنی «نادانسته»؟ و این هم ذلیلی چند که برای پا بر جا کردن این گفته می توان آورد :

(۱) شکل واژه‌ی «اوستا» چه در پهلوی و چه در پارسی آشکارا نشان می دهد که معنی آن در نفی است زیرا در اوستا و پهلوی و پازند بیشتر نفی‌هایی را که امروز با پیشوند «بی» و یا «نا» می سازیم با «ا» می ساختند . نا گفته نماند که واژه‌های اوستایی که از آود (avid) ساخته شده‌اند در پهلوی درست ترجمه کرده‌اند مانند آوش (âvish) و آوشیا (âvishyâ) که آشکار و آشکارا باشد و آوستی (âvisti) که آگاهی باشد . در ضمن وستا (Vostâ) در لهجه‌ی زرتشتی کرمانی و وستو (Vistu) در لهجه‌ی زرتشتی یزدی کوتاه شده‌ی همان «اوستا» پازند است .

(۲) در اوستا آوش - کارا (kâra) avish و پهلوی آشکارک

(۲) در لهجه گاتهایی از ود (vid) چندین واژه داریم مانند **وستا** (vista) یعنی دانسته و اوستی (evisti) یعنی «نادانی» و **ودوه** (vidvah) یعنی «داندا» و او دوه (evidvah) یعنی «نادان» در اینجا «ا» نفی بس نمایان است و واژه‌ای که در اوستا و یاسانسکریت برای دانش داریم **وستی** (visti) و یا **وتنی** (vitti) می‌باشد.

(۳) از زمانی که در آن «ا» نفی روا بود، ما هیچ نمونه‌ای در دست نداریم که واژه‌ای به شکل نفی باشد ولی آن را کوتاه شده بشمارند و به معنی مشتبث بگیرند.

(۴) همه می‌دانیم که بعلت دیگر گونیهای سیاسی، بویژه پس از چیره گردیدن اسکندر مقدونی و فرمانروائی سلوکیان و برسر کار آمدن اشکانیان<sup>۱</sup> زبانهای اوستا و پارسی باستان فراموش شده بودند و پیشوایان کیشی زبان اوستا را بازور گزارشها و تفسیرهای نارسایی که در دست داشتند معنی می‌کردند.

در این شکی نیست که کسانی که بعدها به نام پیشوایان کیشی برسر کار آمدند سرودهای نفر و بسیار بلند زرتشت را چنانکه خود آن پاک مرد به پیروان دست پرورد و دست آموخته و دست آزموده خود فهمانده و سپرده بود، آنچنانکه شاید و باید نتوانستند دریابند زیرا اندیشه‌های آنان به پندارهایی آلوه بود که زرتشت برای زدودن آن برخاسته بود و این درماند گان بجای آنکه هنوز معنوی گفته‌های آن پاک مرد را بفهمند و بفهمانند آن را در پوست اندر پوست تفسیرهای پرت خود سخت پیچیدند و نهفتدند.

از یسنا و وسپرد (۴) پیداست که سرودهای پنجگانه و بندهای وابسته با آن را با «بی برید گی و بی لغزش» و با آهنگهای ویژه‌ای می‌سروند و برای هر بند گزارش و تفسیری در دست داشتند ولی اگر یسنایی‌های ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ را که در تفسیر «یتا اهو» و «اشم وهو» و «ینگهه هاتام» می‌باشد بخوانیم (۵) به این نکته

(۴) هات ۵۷ پاره ۸، یسنا بخش دوم، پوردادود، ص ۵۹ و وسپرد، کرده‌های ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴ و پوردادود، ص ۵۵، ۵۷، ۶۳، تا ۷۲

(۵) یسنا حمله اول، پوردادود، ص ۲۰۴

پی خواهیم برد که مثلا در برای بر ترجمه‌ی ساده و آسان فهم این سه بند که استاد پورداود کرده‌اند، این تفسیرها پرت و پیچیده می‌باشند.

بهتر است اینجا عین گفته‌ی استاد را بیاوریم گو که چنان می‌نماید که ایشان آن چیزی را که می‌خواستند پوست کنده نگفته‌اند:

«یسنا ۱۹ - ۲۱ که گفتیم بغان یشت نامزد گردیده بقایائی است از سومین نسک اوستا، بع نسک ... اگر از برای قطعات دیگر گاسانیک، یعنی از برای قطعاتی که در انشاء و قدمت جزو سرودهای گاتها شمرده می‌شود، همانند سه دعای کوچک مذکور تفسیر و توضیحی بجای مانده بود هر آینه بهتر بمعانی قطعات گاتها بر هیخوردیم و فهم این قسمت بسیار مشکل اوستا آسان تر می‌شد، هر چند که در اینجا باید بیفزاییم: فهم چند فقره از فقرات یسنا ۱۹ - ۲۱ که در تفسیر سه دعای مذکور است، ببینی وجه آسان نیست مفسر آنها با اندازه باختصار کوشیده که امروزه درست پی بمقصود آن نتوانیم بر دمعانی این سه دعا که اصلا از قطعات مشکله اوستاست و در سر آنها مباحثات طولانی شده بواسطه این تفسیر روش تر نشده و خود چند فقره این تفسیر را نیز باید در جزو فقرات سخت اوستا شمرد .. تفسیر پهلوی (زند) این سه‌ها همانند کلیه تفاسیر پهلوی که از برای قطعات «گاسانیک» بجا مانده تفسیری که درست مطابق متن باشد نیست ...»

متاسفانه باید بگوییم که در جاییکه سانسکریت و یونانی و لاتین و عبری و عربی، باهمه دگر گونیها بیکه که با گذشت زمان در خود پذیرفته اند، زبانهای زنده و فهمیدنی می‌باشند، اوستا از زبانهای مرده‌ای بوده که نه تنها مردم آن را نمی‌فهمیدند بلکه پیشوایان که آن را سینه بسینه نگاه داشته بودند هم درست از آن سردر نمی‌آوردند و تنها باور و ایمان شگفتی بود که آن رادر دل خود جای داده و هر چه

گرامیت داشته اند و به جرأت می توان گفت که از زمانی که زبان فراموش شده تا امروز این نخستین بار است که با کمک راهنمایی زبانشناسی و دین شناسی این زبان روشن و گویا گردیده است و اکنون ما بہتر می فهمیم که به آن چه گفته و سروده شده .

اکنون از دینکرد ، کتاب پنجم پرسش و پاسخ شماره ۱۲ را باد میکنیم :

پرسش : ایزد این دین را چرا به عبارت *ناآشنا نهفته اوستا نام* گفت ؟

پاسخ: این کلام و دین اوستا همه آگاهی است و چون بامینوی نیک وابسته‌ی نزدیک است به همه زبانهای جهانیان آنگونه شگفت می نماید و از هر فهم مردمان بالاتر است و فرد بجای آن گفته شد که به میان جهان رواتر (و) اند جهان آشنا تر (است) ... (۶)

اینجا چه خوب استدلال شده است که چون این زبان با جهان بالاتری از نزدیک وابسته و از فهم مردم بیرون است ، نا آشنا و معنی آن نهفته است . برای پاسخ دهنده که خود از پیشوایان بوده و بیگمان تفسیرهایی می کرده و در اینجا به کسی می فهماند که مسیحی بود و می خواست که به کیش زرتشتی درآید ، این طبیعی به نظر می رسیده که کلام ایزدی باید نهفته و نا آشنا نداشتند باشدو آن زندو گزارش است که آنرا روشن تر می نماید .

اکنون برای آنکه یک گواه دیگری بیاوریم از « مروج الذهب ومعادن

الجواهر » مسعودی ( سده چهارم هجری ) می خوانیم :

«زرتشت پسر اسپنتمان بود وی پیغمبر محبوس است و کتاب معروف راهمو آورده که نزد مردم به نام زمزمه معروف است و نزد محبوسان نام آن ایستاد است زرتشت این کتاب را به زبانی آورد که از آوردن مانند آن در مانند و معنی آن را در نیابند درباره‌ی این کتاب که زرتشت آورد و درباره‌ی تفسیری که برای آن نوشته و تفسیر تفسیر آن بعداً سخن خواهیم داشت . این کتاب را درهیجده هزار

جلد زرین نوشت ... چون پس از هماوک الطوایفی (اشکانیان) پادشاهی به اردشیر پسر باپک رسید، ایرانیان را به خواندن نوشته‌ای که یستا نام دارد هم سخن کرد و تا کنون ایرانیان و مجوسان جز آن نخوانند و کتاب نخست ایستا نام دارد چون از دریافتمن کتاب درمانند زرتشت تفسیری بیاورد و تفسیر را فرد نامیدند سپس برای تفسیر نیز تفسیری بیاورد و آن را پازند نامیدند. پس از مرگ ذرتشت پیشوایان آنان تفسیر و شرحی برای تفسیر تفسیر و شرحی برای مسائل دیگر که گفتیم نوشتند و این تفسیر را ایارده نامیدند.<sup>(۷)</sup> درباره اوتاوزند و پازند چنانکه در زمان ساسانیان و پس از آنان بود چه گزارشی از این بهتر می‌توان آورد؟ چنان پیداست که هر چه از متن اوستا کمتر می‌فهمیدند به تفسیر اندر تفسیر نوشتن می‌پرداختند و عملت اصلی این یکی فراموش شدن زبان اوستا بود و دیگری الفبای چیستان نهای پهلوی بود که هنوز دانشمندان چندین زبان شناس مشغول گشودن گرهای کوری هستند که الفبای پهلوی زده.

(۵) همین جفت بکاربردن زند اوستا بویژه به شکل «زند اوستا» نشان آن است که با کمک «زند و گزارش آن چیزی را که نادانسته و نآشنا و سربسته و نهفته» بود تا آنجا که میتوانستند آشکار و روشن می‌ساختند.

(۶) اگر گفته‌ی صوفیان و باطنیان و دیگران را در باره اوتا سربسته و نهفته بودن معنی قرآن که خود قرآن بر عکس آن روشن و آشکار بودن آن را اعلام می‌کند در نظر بگیریم، بهتر به این نکته پی خواهیم برد که چگونه مردم بر حسب عادت و یا به دلیلهای دیگری قرآن را هم سربسته گفته برای آن معنی‌های «ظاهری و باطنی» شناختند.

شاید یکی از علمتها بیکه بیشتر ایرانیانی که به اسلام گرویدند بجای آنکه زبان عربی رانیک فراگیرند تا آیین و دستور دین نوین خود را نیک دریابند، بی آنکه

(۷) مروج الذهب و معادن الجوادر، چاپ قاهره (۱۳۴۶ هجری) جلد اول و ترجمه آن به پارسی از بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴ خورشیدی جلد اول ۲۲۴

چیزی از معنی آن بفهمند نهار و پاره ای از قرآن را توتی وار به یاد می سپردند و یا می خواندند . این کار به نظر آنان بسیار طبیعی می نمود زیرا این کاری بود که خود آنان و نیاکان آنان در زمان زرقشته بودن می کردند . این کار بطور بسیار طبیعی در همه کشورهای به اصطلاح عجمی و غیر عرب هنوز ادامه دارد . با در نظر گرفتن نکته های بالا معنی اصلی اوستا « نادانسته » و معنی اصطلاحی آن « سخن سربسته ، گوهر نهفته ، راز نهانی ، کلام آسمانی ، رمز باطنی ، بالاتر از فهم نارسای جهانیان » می باشد که تنها ویژگانی از پیشوایان بزرگ کلید آن را بصورت « زند » و کلید دیگری « پازند » در دست داشتند و این خود یک گونه تقدس و پاکی و شکوه و بزرگی به این زبان و همچنان به کلیدداران می بخشید .

### ازدهاک هوپور

در گفتار « داستانهای مشترک ایران و هند » گفته شد که ازدهاک یا اهی - داس نام دیگر هیولای و رقر است که ابرها را دزدیده در کوهها پنهان می کرد و خشک سالی پدید می آورد و سپس هم بدست ثریتون یا ترتن یا فریدون و همکاران نابود می گردید .

ازی یا اهی مار، یا ازدها را گویند و دهاک و داس هم به معنی گزنده است . در ریگ وید « داسها » یا گزندگان برای همدستان اهی آمده و سپس همین واژه اصطلاحاً برای بیگانگانی آمده که اندرا آنان را شکست سختی داده از آنان گاو و گوسفند و کشتزار وده و دز بزور گرفت و این نشانه‌ی چیره گردیدن آریایان بر بومیان آن سامان است (۸) . این را هم فراموش نکنیم که بومیان « مار » را هم می پرستیدند . مار پرستی یکی از کهنترین مراسم هردم هر قاره بوده و حتی در عصر

(۸) به عبری نیز واژه‌ی « گوئیم » یا مار برای غیر یهود بکار برده شده

حجر هم دیده شده است و بسامار نشان مذهب بوده . در چین از ده را بنام پخشندۀ باران می پرستیدند ولی در بسیاری از داستانها هاره همواره جلو آب و باران را میگیرد و همه ساله دوشیزه‌ی زیبایی میخواهد تا آبها را رها کند و سرانجام بسدست یله‌ی کشته میشود .

در نسبتۀ‌های هندی ، بویژه ریگ وید ، اهی و کشنندگان آن همه نیروهای پنداری می باشند و بیشتر کسانی که در کشتن آن دست دارند یا خدا و یا نیم خدا هستند ولی هنگامیکه به زمان اوستای یشتها می رسیم ، پندارها نیرو گرفته « یم واژی دهک و ثریتون » همه انسان می گردند و شاید هم حقیقت بر عکس این باشد ولی آنچه که راست است این است که این داستانها بسته به سرزمینهای میان رود سند و آمودریا بوده واژی چه پنداری باشد و چه حقیقی از اده و پروردۀ اندیشه‌ی آریایی است .

اما همانگونه که گفتیم گنگی زبان اوستا بویژه در مورد نامها و اصطلاحها باعث شده که قیاس آرایی‌های زمان اشکانیان و ساسانیان به این داستانها چنان شاخ و برگهایی بچسبانند که دیگر بسته شناخته شوند . در زمان اشکانیان و ساسانیان این کار را برای این هم می کردند که با آگاهیها و دانستنی‌های آن زمان جور آید . این است که می بینیم زمان و مکان و نقش باز بکنان دیگر گون شده . هردمی که همه با هردم گیلان و مازندران و باهل و روم روبرو بودند و پشت به سرزمینهای شرقی که جایگاه اصلی شان بود کرده بودند ، داستانهای کهن خود را هم به این سرزمینهای تازه پیوند دادند و جور کردند .

می دانیم که اوستا و بیگمان نبشه‌های کهن سانسکریت هیچ آگهی از سرزمینهای غربی زمانهای ماد و هخامنشی و اشکانی و ساسانی ندارند و غربی ترین نقطه‌ای که یادشده ری (Ragha) است ولی می بینیم که واژه بوری (Bawri )

که در آبان یشت با نام اژدهاک آمده در ترجمه‌ها و تفسیرها «بابل» گردیده و نخست این کس، بابلی و سپس هم از بیخ عرب شده و نامش هم به «ضحاک» چرخیده تا درست از «ناطقین بالضاد» گردد.

واژه‌ی «بوری» در اوستا چهار بار (۹) آمده که همه آنها در همان آبان یشت میباشند. درسه‌جامنظور جانور آبی «بیر» نام است که پوست زیبایی دارد (۱۰) و یک با رهم منظور لقب اژدهاک است.

معنی این واژه که شکل سانسکریت آن بیرو (babhru) است، بور و سرخ تیره است، در سانسکریت به کسی که هو بور باشد «بیرو» گویند و در پارسی هم چنانکه استاد پورداود نشان داده‌اند بوران می‌گفتهند و آن جانور آبی را هم از روی رنگ مویش این نام داده‌اند. پس اژدهاک بای خودش بور بوده یا موهای بورداشته است.

در اوستا گر شاسب پس قریت «اژی شاخدار را که اسبها فرورد، مردمها فرورد، آن زهر آلوذ زردر نک ازا زهر زرد و شش به بلندی یک نیزه روان بود کشت» (۱۱) بیجا نیست که بدانیم مردم جنوب شرقی ایران‌هی گویند که هار پس از هزار سال اژدهایی هی گردد که بر سر موی بوردارد. اژدهای افسانه‌ای چین هم موهای طلایی دارد پس رنگ زرد و بور و صلایی با هار و اژدها بستگی ندارد.

در نظر نویسنده آن لقب «بیور اسب» که در نیشته‌های پهلوی و پارسی به اژدهاک داده‌اند، همان بور است که (Bawri) اوستا را (Bayvari) پنداشته‌اند و سپس هم اسبها را بهش مفت بخشیده‌اند.

چون از فریدون و گیلان نام بردیم، نکته‌ی دیگری راهم روشن می‌سازیم. در

۱۲۹ bawraini, bawranâm, bawrish در بند ۲۹۶ (۹)

(۱۰) نک، یشتها، جلد اول، پورداود ص ۲۹۷

(۱۱) یسنا ۹ پاره ۱۱، پورداود، ص ۱۶۳

اوستا آمده که فریدون از «ورن چهار گوش» بود (۱۲) و درجه‌های دیگر از «دیوان ورن» یاد شده که برخی آنها را دیوان گیلان و برخی آنها را دیوان آز ترجمه کرده‌اند.

«ورن» که از ریشه واژه‌ی «ور» یعنی پوشیدن و پناه دادن است در سانسکریت بمعنی «باره، بارو، خاکریز و تپه کوچک» می‌باشد (۱۳) و چون گیلان از جنگل پوشیده شده است، ورن را گیلان انگاشته‌اند آنانیکه «ورن» را «آز» ترجمه می‌کنند بر لهجه‌های کهن آسیای مرکزی ختنی و سعدی تکیه می‌کنند. در نظر نویسنده این معنی اصطلاحی بعدی است و چون در سانسکریت «ورن» لقب اندرو دیو هم آمده در آغاز برای همکاران اندربکار رفته و منظور خدایان کهن آریایی بوده که ایرانیان مزدا پرست آنان را رها کرده بودند.

بهرسان بار روی چهار گوش منطقی ترینظر می‌رسد تا آنکه جنگلستان گیلان را چهار گوش سازیم. پس داستان فریدون گیلانی که ضحاک با بلی را در دم او ند مازندران زندانی کرد، شکل دیگر گون شده‌ی داستان کهن ثریتون باروزاد و اژدهاک موبور اوستا وویداست.

« پایان »

(۱۲) یشتها ۵ - ۳۳ ، ۹ - ۱۳ ، ۱۵ - ۲۳ ، ۱۷ - ۳۳ و وندیداد فرگرد اول - ۱۷

(۱۳) در نظر نویسنده «جو باره» که بعداً به نام «یهودیه» گردید و محله‌ی قدیمی یهودی نشین اصفهان است «جود باره» بوده و یهودیه ترجمه عربی آن است و معنی آن باره یا حصار یهودیان است.